

این مقاله بر اساس سخنرانی‌ای نوشته شده است که نویسنده در سمینار نگارش فارسی، که از ۱۵ تا ۱۸ آبان ماه سال گذشته از طرف مرکز نشر دانشگاهی برگزار شد، ایراد کرد.

از دیدگاهی که زبان را همچون پدیده‌ای تاریخی می‌نگرد، یعنی در رابطه با صورت‌بندیها (فورم‌اسیونها)ی زندگی تاریخی مردمان، در هر زبان، گذشته از دگرگونیهای ساختی، دستوری، و واژگانی درونی زبان، دگرگونیهای نیز روی می‌دهد که بر اثر دگرگونی در شکل تاریخی و اجتماعی زندگی مردمان پدید می‌آید و اثر خود را در زبان نیز می‌گذارد، و زبان ناگزیر از پاسخگویی به نیازهای است که بر اثر تغییر شکل زندگی و بینش یک قوم پدید می‌آید. جنبه نخستین، یعنی دگرگونی زبان از نظر دستوری و واژگانی در درون خود، موضوعی است مربوط به زبان‌شناسی تاریخی و واژه‌شناسی (فیلولوژی). دگرگونیهایی که از این راه در زبان رخ می‌دهد، همانند دگرگونیهای موجود زنده در دوران زندگی خود، نهادی است و عوامل بیرونی تنها در شتاباندن یا کندکردن این سیر مؤثراند و از این رو می‌توان جدا از عوامل بیرونی آنها را مطالعه کرد. اما وجه دوم دگرگونیهای زبان را بدون در نظر داشتن عوامل بیرونی مؤثر در زبان - یعنی عوامل فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و تحول آنها - نمی‌توان دریافت؛ یعنی، از این وجه دگرگونیهای زبان را باید در رابطه مستقیم با دگرگونیهای شکل زندگی فرهنگی و تاریخی و چگونگی خودآگاهی مردمان به آن نگریست و معنای آن را دریافت. از جمله عوامل مهم مؤثر بیرونی در زبان، گروه به دینی تازه، پدید آمدن جهان بینی تازه، و دگرگونیهای اساسی در ساخت زندگی اقتصادی و اجتماعی است. چنین دگرگونیهایی با نیازهای تازه به ابزارهای زبانی تازه، دستگاه واژگانی و معنایی تازه ای پدید می‌آورد و سبب از میان رفتن عناصر واژگانی و معنایی وابسته به شکل گذشته زندگی می‌شود، زبانی را زیر نفوذ زبانی دیگر قرار می‌دهد و خلاصه، حوزه‌های معنایی و روابط

معنایی تازه‌ای بوجود می‌آورد که نیازمند واژگان و بیان تازه و گاه زبان تازه‌ای می‌شود.

آنچه در این بحث مورد نظر ما است همین دگرگونیهایی است که تأثیر عوامل بیرون از زبان در طول چند دهه در زبان فارسی پدید آورده و با گذر زمان و شتاب دگرگونیها ناگزیر جریان آن، چه در جامعه چه در زبان ژرفتر می‌شود، چنانکه می‌توان گفت که بر اثر آنها هم اکنون زبان فارسی مدرن به وجود آمده و در کار استوار کردن خویش از نظر واژگانی، معنایی، و نیز دستوری است. به کسانی که در برابر دگرگونیهای زبان دچار پشیمانی می‌شوند، زیرا که آن را موجب فساد زبان می‌دانند و پیوسته زنگهای خطر را به صدا درمی‌آورند، می‌باید این نکته را یادآور شد که تغییر صورت زندگی انسانی ناگزیر تغییر صورت زبان را نیز به دنبال می‌آورد و نمی‌توان با تغییر صورت همه چیز در متن زندگی، یک عامل بنیادی، یعنی زبان، را از دگرگونی باز داشت و آن را همانگونه نگاه داشت. مثالهای تاریخی در این مورد فراوان است و تنها به دو نمونه بسیار مهم اشاره می‌کنیم: یکی سرگذشت زبان در ایران پس از ورود اسلام، که بر اثر از میان رفتن یک تمدن و پدید آمدن تمدنی دیگر با روحیه‌ای و نگرشی دیگر، زبان پهلوی جای خود را به زبان فارسی داد و سپس همه آنچه بر اثر این تحول در تاریخ زبان فارسی رخ داد؛ و دیگر، رنسانس اروپا که به دنبال خود تحولات زبانی ژرفی را پدید آورد، یعنی زبان لاتینی را از رواج فرهنگی انداخت و زبانهای محلی اروپایی را به عنوان زبان تمدن مدرن رشد داد. آنچه هم اکنون نیز در حوزه زبان فارسی - و نیز در حوزه تمام زبانهای «جهان سوم» - رخ می‌دهد، از پی آن دگرگونیهای اساسی در شیوه زندگی و رفتارها و ابزارها و معناها و ارزشها و «جهان بینی»ها است که در زبان نیز بازتاب خود را دارد و زبان را از درون دگرگون می‌کند و همچنین جبر دگرگونیها است که نوعی آگاهی پروسوسه و پروسواس در مورد زبان به ما بخشیده است. به عبارت دیگر، زبان نیز، همچون موجود زنده،

نگاهی به دگرپس

دارای زیستبوم خویش است و همان گونه که دگرگوئیهای زیستبومی سبب دگرگوئیهای در ساخت موجود زنده می‌شود و بر اثر آنها گونه‌های تازه‌ای از موجود زنده پدید می‌آید و گونه‌هایی از میان می‌رود، زبان نیز همساز با زیستبوم تاریخی خویش دگرگون می‌شود. زیستبوم تاریخی عبارت است از آن ساخت مادی - معنوی زندگی بشری که اجزای آن با یکدیگر تناسب ذاتی و ضروری دارند و هر دگرگوئی عمده در یک جزء اساسی دگرگوئی در دیگر اجزاء را نیز ضروری می‌کند، و اگر همساز با آن در دیگر اعضا تحولی صورت نگیرد، آشفته‌گی در کارکرد سیستم موجب پاشیدگی و نابودی آن می‌شود. و اما، دگرگوئیهای ژرفنایی در ساخت و صورت و در نتیجه در شیوه رفتار و بنیاد جهان‌بینی مردمان چیزی نیست که به آسانی بتوان دید و دریافت، و مردمانی که در حال گذراندن آنند چه بسا بدان هشیار نیستند. زیرا که در متن آن قرار دارند.

باری، دگرگوئیهایی که بر اثر دگرگوئی شکل تاریخی زندگی در زبان پدید می‌آید بر سه گونه است: (۱) واژگانی؛ (۲) معنایی؛ (۳) بسامدی.

۱. دگرگوئی واژگانی در زبان عبارت است از ورود واژه‌های تازه در زبان از راه ورود ابزارها و وسایل و اشیاء تازه در زندگی مادی و نفوذ عناصر فرهنگی و مفاهیم تازه، و همراه آن از میان رفتن و فراموش شدن هر آنچه از این مقوله است و تعلق به شکل زندگی گذشته دارد. آشکار است که نفوذ تمدن و فرهنگ غرب به سراسر کره زمین و همراه آن زیر و زبر شدن و از نو شکل گرفتن زندگی اجتماعی و جهان‌بینی مردمان در سراسر کره زمین، و از جمله ما، چه انبوهی از واژه‌ها و اصطلاحات را وارد حوزه زبان و زندگی ما کرده و چه انبوهی را به دست فراموشی سپرده است. گوارش و جذب این انبوه واژه‌ها، همراه با دگرگوئیهای ژرف در ساخت زندگی اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی ما، مسائل بسیار پیچیده تاریخی و فرهنگی و روانی برای همه مردمان

غیر غربی، و از جمله ما، پدید آورده که همه کمابیش از آن آگاهیم و سختیها و بحرانهای آن را نیز با گوشت و پوست خود تجربه کرده‌ایم؛ و از جمله در حوزه زبان نیز همان بحرانها را گذرانده می‌گذرانیم.

۲. دگرگوئی معنایی عبارت از آن است که بسیاری از واژه‌های موجود در زبان در جهت نیازهای تازه زبانی و یا همراه با دگرگوئیهای مدلولهای خود بارهای معنایی تازه به خود می‌گیرند و بر حسب نیازهای زبانی تازه با تغییر بسامدشان، جایگاه تازه‌ای در دستگاه واژگانی زبان می‌یابند. این دگرگوئی نیز همراه با همان تحولی صورت می‌گیرد که ورود انبوه واژه‌های بیگانه را ناگزیر کرده است. به عبارت دیگر، دگرگوئی معنایی واژه‌های موجود و جا به جا شدن آنها در حوزه‌های معنایی نیز در جهت برآوردن نیازهای زبانی در همان جهتی است که ورود واژه‌های بیگانه یا بر ساختن واژه‌های تازه در برابر واژه‌های بیگانه را ضروری کرده است. اکنون صدها واژه را می‌توان در زبان فارسی مثال زد که درون معنایی کهن خود را رها کرده و بار معنایی خود را از معادل انگلیسی یا فرانسه خود گرفته‌اند؛ یعنی، شکل گرفتن نهادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جدید و ورود مفاهیم علمی، فلسفی، و تکنیکی معناهای کهن آنها را از آنها گرفته و بار یکسره تازه‌ای به آنها داده است، و در نتیجه، از نظر معناشناسی نیز حوزه معنایی آنها را جا به جا کرده است.

این نکته را به هیچ وجه نباید کوچک و کم‌اهمیت گرفت، زیرا حکایت از دگرگوئیهای ژرفنایی، ولی ناخودآگاه، در زبان دارد؛ و در بسیاری موارد به معنای آن است که تنها پوسته آوایی واژه‌ها برجا مانده اما درون معنایی و ارزشی آنها - و در نتیجه، بسامد کاربردشان - بکل چیز دیگری شده است، چنانکه گاهی به ضد معنای اصلی خود بدل شده‌اند. برای مثال، واژه «ملت» تا چند دهه پیش معنایی معادل «امت» و «دین» داشت، اما امروز دارای معنایی یکسره سیاسی و دنیوی شده است و از نظر حوزه معنایی با

واژه‌های «دولت» و «کشور» و «مردم» رابطه خانوادگی یافته است. و یا واژه «فرهنگ» که در گذشته به معنای «ادب» بود - و در این اواخر جز به معنای «لغت نامه» به کار نمی‌رفت - نخست معنایی را به خود گرفت که از واژه education بر می‌آید و سپس «آموزش و پرورش» عهده‌دار این معنا شد و واژه «فرهنگ» آزاد شد تا تمامی بار معنایی را به دوش بکشد که از واژه culture بر می‌آید، با تمام فحوای آن در جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی مدرن. و نیز واژه علم عهده‌دار معنای science شده است که معنای خاص و دقیق و تازه‌ای است و «علوم» سنتی مانند «علم قافیه»، «علم بدیع»، «علم خیر»، «علم کیمیا» را دیگر در بر نمی‌گیرد بلکه شامل فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و مانند آنها است و از این رو مصداق «اهل علم» و «عالم» نیز دگرگون شده است. بدین ترتیب، تغییر بار معنایی واژه‌ها سبب جا به جا شدن آنها در حوزه معنایی و، در نتیجه، بریده شدن رابطه آنها با گروهی از واژه‌ها و پیوند خوردن آنها با گروهی دیگر می‌شود.

معناها و ارزش‌هایی هستند. یک نگاه گذرا به بسامد واژه‌ها در دستگاه زبانی امروز - بویژه زبانهای فرادست - نشان می‌دهد که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که وجه سیاسی و اقتصادی زندگی بشر و گرایش او به شناخت علمی طبیعت و دستیابی بر آن اهمیت تام یافته و فراوانی واژه‌های این وجه در زبان گفتار و نوشتار و دستگاه گسترده واژگانی آن و گسترش روزافزون آن حکایت از این معنا دارد، و این معنا دامنه خود را به سراسر کره زمین و به تمام زبانها گسترش می‌دهد.

اهمیت تامی که، بمثل، واژه «ایدئولوژی» در زبان ما یافته و تمامی بار مثبتی که به خود گرفته و فراوانی کاربرد آن، نمودگاری است از آنکه دستگاه ارزشی و «جهان بینی» امروز ما بر محور چه مسائلی می‌گردد.

همراه با دگرگونی معنایی، و در نتیجه، ارزشی واژه‌ها، بر حسب نیازهای تازه، بسامدشان نیز تغییر می‌کند، چنانکه واژه‌هایی مانند «توده»، «مردم»، «خلق»، «آزادی»، «قانون»، با بار معنایی تازه و بار ارزشی مثبتی که به خود می‌گیرند یکباره شمار حضورشان در زبان در جهانی که سیاسی می‌اندیشد و زندگی می‌کند، نسبت به گذشته به نسبتی بسیار گزاف تغییر می‌کند؛ همینگونه است واژه‌هایی که در برابر آنها قرار دارند و بار منفی دارند، مانند سرمایه‌دار، استبداد، استثمار، استعمار و مانند آنها، که اینها نیز به همان زبان تعلق دارند. برای روشنتر شدن این نکته، برای مثال، واژه «آزادی» را در نظر می‌گیریم که در گذشته در حوزه مسائل اخلاقی قرار داشته و مربوط به حالات نفسانی انسان بوده و، در نتیجه، از نظر معناشناسی با واژه‌هایی مانند اختیار، شادی، خوشی، بی‌نیازی، سرفرازی، آزادگی و ضد آنها یعنی بندگی، ناخشنودی، پستی، نیازمندی رابطه داشته و بسامد آن نیز بسیار کمتر از امروز بوده است، حال آنکه جدا شدن آن از اصل خویش و ورود آن به حوزه واژگان سیاسی آن را وارد حوزه معانی - ارزشی تازه‌ای کرده و با واژه‌هایی مانند استبداد، دیکتاتوری، دموکراسی، پارلمانتاریسم، حق رأی و مانند آنها مربوط کرده و در نتیجه بر حسب معنا و ارزش تازه آن بر بسامد زبانی آن نیز بی‌اندازه افزوده است. اگر بگردیم و در معنای هر یک

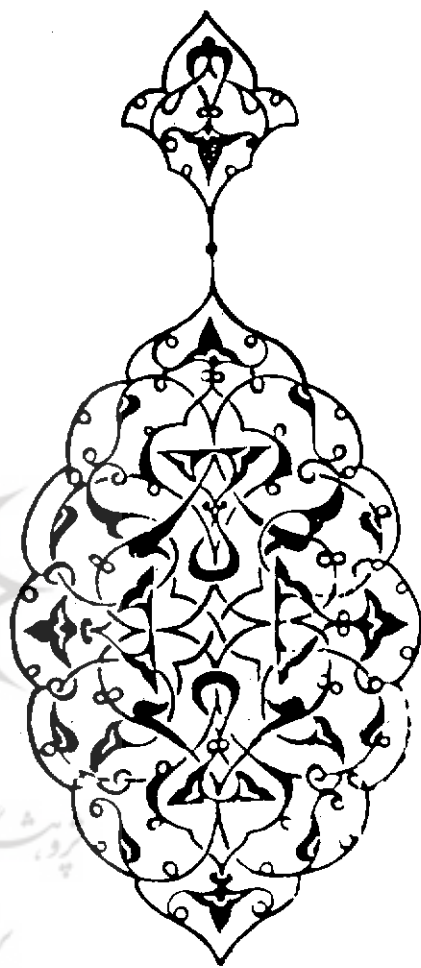
برای نمونه، مشتی از اینگونه واژه‌های اساسی را در زبان فارسی امروز به دست می‌دهیم که تمامی بار معنایی خود را از معادل اروپایی خود (بویژه واژه‌های فرانسه یا انگلیسی) می‌گیرند و هر یک امروزه دهها و صدها واژه وابسته را نیز به دنبال می‌کشند، یعنی نماینده حوزه واژگانی و معنایی گسترده‌ای هستند: دولت = state، ملت = nation، حزب = party، فرهنگ = culture، طبقه = class، علم = science، ارزش = value، مجلس = parliament، قانون = law، توده = mass، صنعت = industry، جامعه = society، حاکمیت = sovereignty، حکومت = government، سیاست = politics، مردم = people، و... (البته برخی از این واژه‌ها با حوزه معنایی امروزشان در گذشته نیز رابطه داشته‌اند ولی هرگز دقت مفهومی و نیز بسامد امروزیشان را نداشته‌اند و چنین دستگاه واژگانی گسترده‌ای با آنها مربوط نبوده است).

۳. بسامد واژه‌ها و یا میزان فراوانی کاربردشان در زبان حکایت از آن دارد که چه مسائلی بیشتر در دامنه دید قرار دارد و فوریت دارد و مسائل اصلی روزگار است و بیشترین نیروی روانی و اجتماعی بر سر آنها خرج می‌شود و بر اثر آن واژه‌ها حامل چه

از این گونه واژه‌ها باریک شویم دهها و صدها مثال دیگر می‌توان آورد. برای گریز زدن از حوزه اجتماعی و سیاسی تنها به این اشاره می‌کنیم که قرار گرفتن واژه برق در برابر الکتریسیته و کشیدن بار معنایی آن چه دگرگونی شگرف معنایی و بسامدی در آن و تمامی واژگان مربوط به آن در فارسی پدید آورده است.

نفوذ زبانی

زبانها نیز رابطه فرادستی و فرودستی دارند. یعنی رابطه قدرت میان مردمان و قومها و ملتها سبب می‌شود که زبان مردمان قدرتمند و چیره بر زبان مردمان شکست خورده و فرو افتاده، برتری یابد. در نتیجه این رابطه، زبان فرادست واژه‌ها، اصطلاحات، و صورتهای بیانی خود را بر زبان فرودست تحمیل می‌کند و یا زبان دوم را یکسره نابود می‌کند و جانشین آن می‌شود (چنین رابطه‌ای در درون یک زبان میان گونه‌های گویشی مردمان گوناگون و طبقات اجتماعی نیز وجود دارد). و البته این رابطه به شکل چیرگی و قدرت فرهنگی زبان چیره نیز بستگی دارد. چنانکه زبان عربی نخست به عنوان زبان دینی و سپس زبان فرهنگی و علمی به معنای عام، در حوزه تمدن اسلامی بسیاری از زبانها را بکل از میدان بدر کرد و جانشینشان شد، اما مغولها هرگز نتوانستند دامنه چیرگی زبانشان را از صحرای مغولستان فراتر برند زیرا چیرگی آنها تنها سیاسی و نظامی بود. در حوزه ایرانی نیز با آنکه ایرانیان زبان خود را با کوشش بسیار زنده نگاه داشتند، اما قدرت و چیرگی فرهنگی زبان عربی از راه اسلام و فرهنگ وابسته به آن سبب شد که هزاران واژه‌های عربی و همچنین صورتهای اصطلاحی و بیانی آن به فارسی سرازیر شود، تا به جایی که به سبب فرادستی زبان عربی و فرودستی فارسی ایرانیان در زبان خود بسیاری واژه‌ها به صورت عربی جعل کردند، اما از ساختن یک واژه تازه فارسی کمابیش ناتوان بودند و یا آن را دون شأن فضل و سواد خود می‌دانستند. به هر حال، ایرانیان خود در گسترش دامنه زبان عربی و واژگان علمی و فلسفی و فقهی و کلامی و عرفانی آن سهمی بسزا داشتند و کمابیش همه اصطلاحات مورد نیاز خود را نیز در این زمینه‌ها از آن زبان وام



می گرفتند و همین امر رابطه فرهنگی پایداری میان دو زبان پدید آورد که بیش از یک هزار سال دوام داشت. اما بسط قدرت جهانگیر تمدن غرب و همه مسائلی که این تمدن از نظر فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، و تکنیکی طرح کرده بود ایرانیان و عربها را، همراه با تمام مردمان غیر غربی جهان، در برابر مسائلی قرار داد که می بایست یکایک به آن پاسخ گویند. از جمله به نیازهای زبانی مربوط به آن مسائل. روزگاری ما میراث علم و فلسفه یونانی را از راه عربی گرفته و جذب کرده بودیم، زیرا عربی زبان فرهنگی جوان و روبه رشدی بود که اسلام ما را به آن پیوند می داد و بسیاری از ایرانیان خود در راه رشد دادن این زبان کوشیده بودند، اما اکنون در رابطه با آنچه انگلیسی و فرانسه و آلمانی عرضه یا تحمیل می کرد، دیگر زبان عربی نمی توانست میاندار ما و تمدن و فرهنگ غرب باشد، زیرا آنها نیز خود همان مسائل و گرفتاریهای ما را در برخورد با آن داشتند و به هیچ وجه بهتر از ما از عهده حل آن مسائل بر نمی آمدند تا الگویی برای ما باشند، و بعلاوه مسائلی که تمدن غرب با قدرت و فوریت در برابر ما نهاد چنان جبر و قهر و فشاری در خود داشت که در طول تاریخ هرگز مانند نداشتند است. فرهنگ اسلامی علم و فلسفه یونانی را با آزادی و اختیار و آرام آرام و با گزینش و در طول زمانی دراز جذب کرد، ولی این بار زور امپریالیسم جهانگیر در پشت این سیلاب زور آور فرهنگی و تکنیکی بود که از غرب سرازیر شده و بر روی زمین برای خود مرزی نمی شناخت. بنابراین، ما و عربها این بار هر یک به راه خود رفتیم و در حوزه زبان نیز ناگزیر برخورد های جداگانه با مسائل خود داشتیم؛ همچنانکه ترکها نیز به راه خود رفتند. یکی از آثاز مهم این جریان، استقلال بیشتری بود که واژه های موجود عربی در زبان فارسی یافتند. یعنی در جریان قالب بندی واژگانی و معنایی دوباره زبان از راه برابری با واژه های فرانسه و انگلیسی، برابری متفاوتی در دو زبان به کار گرفته شد، چنانکه برابریهای ما در حوزه واژگان علمی، فلسفی، سیاسی، اقتصادی، و فنی در بسیاری موارد جز آنست که عربها به کار گرفته اند (البته مقصود واژه های عربی - بنیاد در فارسی است).
برخورد با زبانهای اروپایی (بویژه فرانسه و انگلیسی) از



نظر نگرش به زبان و آماده کردن آن برای پاسخگویی به نیازهای بی‌شمار زبان علم، تکنولوژی، فلسفه و همه نیازهای دیگری که شکل تازه زندگی سیاسی، اجتماعی، شهری، و صنعتی طرح می‌کند، اثر ژرفی داشته و آثار آن را در دگردیسی شتابان زبان فارسی و عادات رفتاری ما نسبت به زبان آشکارا می‌بینیم. از حدود هشتاد سال پیش که زبان عربی و منابع آن نمی‌توانست پاسخگوی نیازهای تازه مادر زمینه زبان باشد، نخست گروهی از واژه‌های عربی‌مآب که بیرون از حوزه زبان عربی، یعنی در عثمانی، ساخته شده بود، به عنوان پاسخگویی به نیاز مادر زمینه زبان سیاسی جدید به ایران وارد شد، و از حدود پنجاه سال پیش آگاهیهای تازه در زمینه تاریخ و ساختمان زبان فارسی - که حاصل بررسیها و پژوهشهای اروپاییان در زمینه زبانهای ایرانی بود - و نیز وجدان سیاسی تازه، دید تازه‌ای در باب زبان فارسی پدید آورد و راههای تازه‌ای گشود. آگاهی یافتیم که زبان فارسی در بنیاد به خانواده زبانهای هند و اروپایی تعلق دارد و هرچه از نظر تاریخی و اپستر رویم رابطه خانوادگی و هم‌ریشگی واژه‌ها میان زبانهای ایرانی باستان و سنسکریت و زبانهای کهن اروپایی پدیدارتر است. این آگاهی بر تو تازه‌ای به مسئله و مشکل زبانی ما در برخورد با تمدن جدید افکند. این نکته که ساختمان واژه در زبانهای ایرانی همچون زبانهای اروپایی است، یعنی از ترکیب پیشوند و پسوند با اسم و فعل و صفت و یا ترکیب اسم با ریشه فعل و صفت، و جز آنها - برخلاف عربی که اساس آن اشتقاق از یک ریشه در قالبهای صرفی است - نشان داد که این زبان در بسیاری موارد می‌تواند بر اساس اجزای ترکیبی واژه‌های اروپایی با ماده فارسی در برابر آنها واژه بسازد و اکنون صدها واژه در فارسی، در زمینه‌های علمی و فنی، وجود دارد که از واگردان اجزای واژه فرانسوی یا انگلیسی به فارسی ساخته شده است. اما این حرکت به آسانی صورت نگرفته، بلکه عادات زبانی کهنه و ذوق زبانی پرورده در یک سنت چند صدساله و فضای فرهنگی افسرده و خشکیده و سنگواره‌ای که در برابر هر جنبش نو و هر نوآوری ایستادگی می‌کرد، مانع از آن بود که یخهای زبان به آسانی از هم باز شود و جنبشی در آن پدید آید. یادآوری ساختهای اصلی واژه

در زبان فارسی و به کار گرفتن دوباره واژه‌هایی که به گمان برخی «مرده» به شمار می‌آمد (زیرا که در زبان بی‌جان و فرسوده ایشان به کار نمی‌رفت، حال آنکه در بهترین آثار میراث ادبی این زبان جای داشت)، با دشواریهای فراوان و زد و خورد های قلمی دور و دراز همراه بوده است تا به جایی که نویسنده پیشروی مانند هدایت نیز در مقاله سست و خامی واژه‌های نوساخته فرهنگستان زبان را دست می‌اندازد. فرسودگی و افسردگی چند قرنه زبان فارسی همراه با خشکیدن سرچشمه‌های زاینده‌ی فرهنگی و سنگواره‌شدگی فرهنگ مانع گداختن یخها و روان شدن دوباره زبان بود تا به امروز که با گذر چند نسل اندک اندک مانعهای روانی و فرهنگی بازسازی زبان از میان برداشته می‌شود.

زبان و «میراث فرهنگی»

پایان دوران وامگیری بی‌نهایت زبان فارسی از عربی و نیز گوارش و جذب دوباره بسیاری از واژه‌های عربی - بنیاد در فارسی و دور افتادن آنها از اصل خویش بیش از گذشته، و همچنین روی آوردن زبان فارسی به میراثهای کهنتر خویش و آگاهی به آن میراثها برخاسته از یک نیاز تاریخی است. درباره رابطه زبان با «میراث فرهنگی» و نگرانی از بریده شدن رابطه زبان با آن میراث نیز باید گفت که اغلب این گونه بحثها و درگیرها و نگرانیها عمقی ندارد و ناشی از نیندیشیدن به معنای «میراث فرهنگی» و نداشتن دید تاریخی نسبت به زبان است. باید دانست که ما همینکه گذشته و همه دستاوردها و عالم معنایی آن را به عنوان «میراث فرهنگی» فهمیدیم، از آن عالم معنایی جدا شده و آن را از بیرون و از عالم معنایی دیگری نگریسته‌ایم که در عمق و بالذات نگرشی تازه است که از عالم معنای «مدرن» به ما رسیده است. چنانکه واژه «فرهنگ» نیز خود، در این معنا، از یک عالم معنایی به عالم معنایی دیگر فرا برده شده و از یک حوزه معنایی در زبان به حوزه دیگر تعلق یافته است؛ و این نکته‌ای است بساریک و دقیق مربوط به شکل‌شناسی (مورفولوژی) تاریخی که در اینجا مجال ورود به آن و شکافتن آن نیست، اما همین اندازه می‌توانیم گفت که «فرهنگ» انگاشتن آن

«میراث» خود القایی است از روی «سویژکتیویسم» مدرن و ربطی به عالم معنایی گذشته ندارد که هرگز خود را «سویژکتیو» و بشر مدارانه نمی‌انگاشته است.

به هر حال، هیچکس نمی‌خواهد و نمی‌تواند زبان علم و فلسفه سنتی و فقه و کلام و عرفان را عوض کند، اما این نیز خیالی بی پایه است اگر گمان کنیم که با نقل واژه‌ها از عالم معنای گذشته به عالم معنای جدید و چسبیدن به میراث واژگان و زبان منشیا، زبان را همانگونه که بوده است نگاه داشته‌ایم و به «میراث فرهنگی» وفادار مانده‌ایم، حال آنکه در این نقل چه بسا (همچنانکه مثالهای آن را آوردیم) پوسته‌آوایی واژه‌ها برجامی‌مانند، اما بار معنایی و ارزشی آنها (یعنی باطن زبان) از درون دگرگون می‌شود. بنابراین، واژه‌سازی با شیوه نوین و بر پایه ساختمان اصلی واژه در زبان فارسی، برای آنچه عالم معنایی جدید بضرورت می‌طلبد، همیشه ستیزه‌ای با «میراث فرهنگی» و زبان آن نیست، همچنانکه نگهداشت رابطه ظاهری با زبان «میراث فرهنگی» نیز به هیچ روی به معنای داشتن رابطه با عالم معنای آن نیست. و این «رابطه» نیز نکته‌ای است باریکتر از مو که اهل معنا و نظر می‌توانند در آن تأمل کنند.

قوم ایرانی اگر چه در تکوین تمدن مدرن شرکت نداشته و هنوز تعلق باطنی نیز به آن نیافته و آثار این تمدن را بسا به قهر و بی‌اختیار پذیرفته است، ولی رابطه دیرینه خویشاوندی زبان فارسی با زبانهای اروپایی به این زبان امکانی از نظر واژه‌سازی می‌دهد که چه بسا بسیاری از اقوام دیگر از آن محروم باشند. یعنی، به آن آسانی که ما «راه آهن»، «آسمان‌خراش»، «پیش‌ساخته»، و «پیشداوری» را در برابر معادلهای فرانسه یا انگلیسی آنها می‌سازیم چه بسا بسیاری زبانهای دیگر نتوانند. و در عین حال، فراموش نباید کرد که زبان فارسی از راه برخورد با زبانهای اروپایی و بازسازی خویش از این راه و تکاندن خویش و فروریختن آوار چند قرنه میراث زبان منشیا، بسیار ساده‌تر، رساتر، و دقیقتر شده و برای بیان مفهوما و معناهای دقیق در حوزه علم و فلسفه جدید آمادگی بیشتری یافته است، و این توانایی حاصل کوششی است که نوآوران در زبان فارسی کرده‌اند. البته

آنچه به عنوان نوآوری در زبان فارسی شده است نیز چیزی یکدست نبوده و زیر و بالا بسیار داشته است و دارد. اما این قدر هست که به غربال کردن زبان و بیرون ریختن کلوخه‌های سنگین و زمخت آن و نیز بازگرداندن بخشی از بهترین و ارزنده‌ترین و زیباترین میراث فراموش شده واژگان فارسی خدمت کرده است و خانه فرسوده و ویرانه این زبان را تا حدودی از نو سامان داده است و زهدان خشکیده این زبان را دوباره زایا کرده است. به عبارت دیگر، این جریان بازسازی زبان و نوآوری در آن به‌زنده کردن بخشی از بهترین میراث این زبان و زدودن بخشی از آثار بدترین دستکاریها و خرابکاریها در آن یاری کرده است. بی‌گمان این کار را با سوداها و نیتهای گوناگونی کرده‌اند ولی آنچه بر روی هم به انجام رسیده درست بوده و دفاع کردنی است و همه اهل قلم امروز از حاصل آن برخوردارند.

یک نکته در باب نوسازی زبان فارسی مسئله پرجنبال واژه‌های عربی در فارسی است که این نیز همچنان به بحث «میراث فرهنگی» مربوط می‌شود. بدون شک هر حکم مطلقی در این باب، مثل اغلب حکمهای مطلق، خام‌اندیشانه است، خواه حکم به پذیرش تمامی آن واژه‌ها به عنوان «میراث فرهنگی» باشد، خواه بیرون ریختن تمام آنها و جعل واژه‌های ناجور در برابر آنها. زبان در جریان غربال کردن و بازسازی خویش اندک نشان می‌دهد که چه اندازه از این واژه‌ها ضروری و مورد نیاز یا چاره‌ناپذیر است و کدامها را باید به موزه «میراث فرهنگی» سپرد. بدون شک بازگشت زبان فارسی به ساخت اصلی و طبیعی واژه در خود، بسیاری از این واژه‌ها را که به زور و ضرب قلم منشیا و فضل فروشان به زبان تحمیل شده، از خود می‌رانند، ولی با بسیاری نیز یک رفتار طبیعی گوارشی زبانی انجام می‌دهد، یعنی آنها را جدا از اصل اشتقاقیشان، همچون واژه‌های ساده به کار می‌گیرد، مانند همان کاری که با واژه‌های هندی و یونانی و سریانی و روسی و فرانسه و انگلیسی در فارسی کرده‌ایم و می‌کنیم. فکر پسالایش نهایی زبان از آنها - به هر سودا و نیتی که باشد - نه ممکن است نه درست، اما فکر ساده کردن آنها و جذبشان در درون ساخت زبان، جدا از اصلشان، تنها راهی است که زبان فارسی را از این

درگیری دیرینه آزاد و برای انجام کارکردهای امروزش آماده می‌کند.

در زمینه زبان علم چندی است که جنبشی پدید آمده و در حوزه علومى مانند شیمی و فیزیک و ریاضی و زیست‌شناسی دست به تجربه‌های تازه‌ای زده‌اند که از خطر کردن و دلیری خالی نیست. پیشروان این جنبش برآنند که برای نیازهای زبانی خود می‌باید ماده‌های اصلی زبانی را از هر جا که باشد - خواه فارسی خواه عربی یا لاتینی و یونانی و انگلیسی - گرفت و به قالب مصدر فارسی برد و از آن هر گونه واژه مورد نیاز از اسم و فعل و صفت و قید را ساخت، مانند «اکسیدن»، «برقیدن»، «یونیدن» و یا پسوندها و پیشوندهای فارسی را بر سر یا به دنبال هر کلمه‌ای که لازم باشد به کار گرفت، چنانکه در «پیر ازشکی»، «پادزیست»، «دشگوارى»، «بادامدیس»، «دلدیس» (در این مورد نگاه کنید به فرهنگ اصطلاحات پزشکی، تألیف محمد طباطبایی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران).

به هر حال اگر قرار باشد که ما زبان علمی فارسی داشته باشیم - که باید داشته باشیم - راهی جز همین ندارد که زبان از درون زایا و پویا شود بی آنکه تعصبی نسبت به ریشه واژه‌ها داشته باشیم. کوششهایی که در گذشته برای یافتن برابری برای سینما و رستوران و ارکستر می‌شد تفنی و نالازم بود، اما کوششهایی که در دایرة المعارف مصاحب یا فرهنگ اصطلاحات پزشکی یا فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی و مانند آنها در زمینه واژگان علمی شده ضروری و درست است و باید دنبال شود.

۱) مشتق از اصطلاحات اساسی رایج در علوم سیاسی و اجتماعی در فارسی و عربی در برابر معادل انگلیسی آنها، به قرار زیر است و نشان دهنده استقلال واژه‌های عربی در فارسی است و جدا شدن راه دو زبان در زمینه اصطلاحات علم و فلسفه در برخورد با فرهنگ و زبانهای اروپایی:

فارسی	عربی	انگلیسی
ملت	شعب، امه	nation
ملی	قومی	national
ملیت	الجنسیة	nationality
جامعه	مجتمع	society
مذاکره	مفاوضه	negotiation
تجاوز	عدوان / اعتداء	aggression
انقلاب	ثوره	revolution
مصرف	استهلاك	consumption
تمدن	حضاره / مدنیة	civilization
ابتدائی	بدائی	primitive
تولید	انتاج	production
مثبت	وضعی	positive
جمعیت	سكان	population

مراجع ما برای این اصطلاحات:

معجم العلوم الاجتماعیة، تصدیر و مراجعه الدكتور ابراهیم مدكور (الهیة المصریة العامة للكتاب، ۱۹۷۵)، المعجم الفلسفی، تألیف الدكتور جمیل صلیبا (دارالكتاب اللبنانی، ۱۹۷۸)، معجم مصطلحات علم الاجتماع، تألیف دكتور عزت حجازی (قاہرہ، ۱۹۷۴).

یک نکته مهم در حوزه زبان عربی آن است که در مورد اصطلاحات معادل در زبان علم و تکنیک میان کشورهای مختلف عرب نیز اختلاف و پراکندگی هست.

۲) از آن جمله است واژه‌هایی مانند اینها که بر اساس شکل آنها واژه‌های بسیاری ساخته شده است:

دگردیسی metamorphose، زیست‌شناسی biologie، پرتوشناسی radiologie، دوزیست amphibien، باستان شناس archaeologue، پرتونگاری radiographie، دولپه dicotylédone، بادسنج anemomètre، پیش‌آگهی préavis، زیست‌بهر quotient vital، بندپایان arthropodes، پیدازا phanérogames، فرازیاب altimètre، پارینه‌سنگی paléolithique، پیش‌برگ préfeuille، گندزا désinfectant، پادزهر antitoxine، تک‌لپه monocotylédones، میوه‌خوار fructivores، پالایتنس filtration، چلیبائیان crucifères، واژتنس repulsion، داروشناس pharmacologiste، خاجدیس cruciforme